

نقل قول‌ها در جلسه چهاردهم

حکمت‌های زندگی در دفتر چهارم منوی

ایرج شهبازی

خردادماه ۱۴۰۲

۳۴) شکر واقعی

(از بیت ۱۷۳۶ تا بیت ۱۷۷۳)

(۱) خوش نگردد از مدیحی سینه‌ها
ای دل، از کین و کراحت پاک شو!
بر زبان اَلْحَمْدِ و اِکْرَاهِ درون
حمد گفتی، کو نشانِ حامِدون؟
(۵) حمدِ عارف مر خدا را راست است
از چه تاریکِ جسمش برکشید
اطلسِ تقوی و نورِ مُؤْتَلَفِ
وارهیده از جهانِ عاریه
بر سَرِ سَرِ سَرِ عالی‌همتش
(۱۰) مَقْعَدِ صدقی که صِدِّیقان در او
حمدشان چون حمدِ گلشن از بهار
بر بهارش چشمه و نخل و گیاه
شاهدِ شاهد هزاران هر طرف

چون که در مَدَّاحِ باشد کینه‌ها
و آن گهان «اَلْحَمْدِ» خوان، چالاک شو!
از زبان تلیس باشد، یا فسون ...
نه برون هست اثر، نه اندرون
که گواهِ حَمَدِ او شد پا و دست
وز تَنگِ زندانِ دنیایش خرید
آیتِ حمد است او را بر کَتِفِ
ساکنِ گلزار و عینِ جاریه
مَجْلِسِ و جا و مقام و رُتبتش
جمله سرسبزند و شاد و تازه‌رو
صد نشانی دارد و صد گیرودار
و آن گلستان و نگارستان گواه
در گواهی همچو گوهر بر صدف



از نظر مولانا سپاس‌گزاری در برابر نعمت‌ها، در پیشگاه خرد، واجب است؛ یعنی هر کس بهره‌ای از خردمندی داشته باشد، شکرِ نعمت را واجب عقلانی می‌داند:

شُکْرِ مُنْعَمِ واجب آید در خَرَدِ ورنه بگشاید درِ خشمِ اَبَدِ

(مثنوی، د ۳ / ۲۶۷۱)



امام محمد غزالی در تعریف شکر چنین می‌گوید:

«بدان که شکر از جمله مقامات سالکان است و آن نیز از علم و حال و عمل انتظام پذیرد. علم اصل است، و آن حال بار آرد، و حال به عمل رساند. اما علم: شناختن نعمت است از منعم. و حال: شادایی است که بدان انعام حاصل آید. و عمل: قیام نمودن است بدانچه مقصود و محبوب منعم است، و آن عمل به دل و جوارح و زبان تعلق دارد.»

(ترجمه احیاء علوم الدین، ج ۴ / ص ۱۴۲)



شخص ناسپاس همواره در میان نارضایتی از وضعیت موجود و عدم دسترسی به وضعیت مطلوب در تردد است و هیچ‌گاه به معنای واقعی کلمه از زندگی خود لذت نمی‌برد:

يَطْلُبُ الْإِنْسَانُ فِي الصَّيْفِ الشِّتَاءَ	فَإِذَا جَاءَ الشِّتَاءَ أَنْكَرَ ذَا
فَهُوَ لَا يَرْضَى بِحَالٍ أَبَدًا	لَا بِضَيْقٍ، لَا بِعَيْشٍ رَغَدًا
«قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ»	كُلَّمَا نَالَ هُدًى أَنْكَرَهُ
نَفْسَ زَيْنِ سَانَ اسْتِ، زَآنَ شَدَّ كُشْتَنِي	«أَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» كَفَتِ آنَ سَنِي

(مثنوی، د ۳ / ۳۷۴ - ۳۷۱)



در داستان هبوط آدم، در قرآن کریم، می‌بینیم که شیطان به خدا می‌گوید:
«لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»؛ یعنی «بیشتر انسان‌ها را سپاس‌گزار نخواهی یافت».

(سوره اعراف، آیه ۱۷)



در جایی دیگر از قرآن، از زبان خدا چنین می‌خوانیم:

«وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ»؛ یعنی «تعداد اندکی از بندگان من سپاس‌گزار هستند».

(سوره سبأ، آیه ۱۳)



در قرآن این تعبیر هم آمده است که بیشتر انسان‌ها سپاس‌گزار نیستند:

«و إِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ»؛ یعنی «و راستی پروردگارت بر [این] مردم دارای بخشش است ولی بیشترشان سپاس نمی‌دارند».

(سوره نحل، آیه ۷۳)



شکر هر کسی از سطح فکر او سرچشمه می‌گیرد. ابوعثمان حیری می‌گوید:

«شکرِ عام بر طعام و لباس بُود و شکرِ خواص بر آنچه بر دل ایشان در آید از معانی».

(ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۶۴)



در نظر برخی از بزرگان، میان شکر خدا و شکر انسان منافات و تعارض وجود دارد و هر یک از آنها دیگری را نقض می‌کند. این نکته را به خوبی در داستانی که از بایزید نقل شده است، می‌توان دید:

«نقل است که چون مادرش به دبیرستان فرستاد، چون به سوره لقمان رسید، و به این آیت رسید: **أَنْ اشْكُرْ لِي و لوالدیک**؛ خدای می‌گوید: «مرا خدمت کن و شکر گوی، و مادر و پدر را خدمت کن و شکر گوی». استاد معنی این آیت می‌گفت. بایزید که آن بشنید، بر دل او کار کرد. لوح بنهاد و گفت: «استاد! مرا دستوری ده تا به خانه روم و سخنی با مادر بگویم». استاد دستوری داد. بایزید به خانه آمد. مادر گفت: «یا طیفور! به چه آمدی؟ مگر هدیه‌ای آورده‌اند، یا عذری افتاده است؟» گفت: «نه که به آیتی رسیدم که حق می‌فرماید ما را به خدمت خویش و خدمت تو. من در دو خانه کدخدایی نتوانم کرد. این آیت بر جان من آمده است. یا از خدای درخواه تا همه آن تو باشم، و یا در کار خدایم کن تا همه با وی باشم». مادر گفت: «ای پسر! تو را در کار خدای کردم و حق خویشتن به تو بخشیدم. برو و خدا را باش». پس بایزید از بسطام برفت و سی سال در شام و شامات می‌گردید، و ریاضت می‌کشید، و بی‌خوابی و گرسنگی دایم پیش گرفت».

(تذکره الاولیاء، چاپ دکتر استعلامی، ص ۱۴۰)



شکر کردن از انسانها با سپاس گزاری از خدا منافاتی ندارد و بلکه شکر خدا بدون شکر مردم کامل نمی‌شود:

گفت: «چون توفیق یابد بنده‌ای	که کند مهمانی فرخنده‌ای،
مال خود ایثارِ راهِ او کند	جاهِ خود ایثارِ جاهِ او کند
شُکْرِ او شُکْرِ خدا باشد یقین	چون به احسان کرد توفیقش قرین
تَرکِ شکرش ترکِ شکرِ حق بُود	حقِّ او لاشکِ به حق مُلحق بُود
شکر می‌کن مر خدا را در نِعَم!	نیز می‌کن شکر و ذکرِ خواجه هم!
رحمتِ مادر اگرچه از خداست	خدمتِ او هم فریضه است و سزااست
زین سبب فرمود حق: «صَلُّوا عَلَیْهِ!»	که محمد بود مُحْتَالٌ اِلَیْهِ
در قیامت بنده را گوید خدا:	«هین، چه کردی آنچه من دادم تو را؟»
گوید: «ای رب! شکرِ تو کردم به جان	چون ز تو بود اصلِ آن روزی و نان.»
گویدش حق: «نه، نکردی شکرِ من	چون نکردی شکرِ آن اِکرامِ فن
بر کریمی کرده‌ای ظلم و ستم	نه ز دستِ او رسیدت نعمتم؟»

(مثنوی، د ۶/۳۲۶۲ - ۳۲۵۲)



حافظ:

ای صاحبِ کرامت! شکرانه سلامت روزی تفقدی کن درویش بینوا را

(دیوان حافظ، ص ۹۹)



حافظ:

خوش کرد یاوری فلکت روز داوری تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری

آن کس که اوفتاد خدایش گرفت دست گو بر تو باد تا غم افتادگان خوری
(دیوان حافظ، ص ۳۴۳)



حافظ:

شکرانه را که چشم تو روی بتان ندید ما را به عفو و لطف خداوندگار بخش
(دیوان حافظ، ص ۲۴۰)



به نظر مولانا، انسان باید خودش شکرانه شود:

شکرانه دادی عشق را از تُحفه‌ها و مال‌ها هل مال را، خود را بده، شکرانه شو، شکرانه شو!
(کلیات شمس، چاپ استاد فروزانفر، غزل ۲۱۳۱)

۳۵) نشانهٔ بخشنده‌گی

(از بیت ۱۷۵۷ تا بیت ۱۷۶۳)

(۱) کو نشان پاک‌بازی، ای تُرُش! بوی لاف کز همی‌آید، خَمُش!
صد نشان باشد درونِ ایثار را صد علامت هست نیکوکار را
مال در ایثار اگر گردد تلف در درون صد زندگی آید خَلَف
در زمینِ حقِ زراعت کردنی تخم‌های پاک، آن گه دَخَل نی؟!
(۵) گر نروید خوشه از روضاتِ هو پس چه «واسع» باشد «أرضُ الله»؟ بگو!
چون که این ارضِ فنا بی ریع نیست چون بُودَ أرضُ الله؟ آن مُستوسعی است
این زمین را ریع او خود بی‌حد است دانه‌ای را کمترین خود هفصد است



بخشش تمرین خداگونه شدن است. خدا بی دریغ و بی قید و شرط و بی محاسبه‌گری می‌بخشد،

جوانمردان راستین نیز چنین‌اند:

عقل راهِ ناامیدی کی رود؟ عشق باشد کآن طرف بر سر دَوَد
لأبالی عشق باشد، نه خِرَد عقل آن جوید کز آن سودی بَرَد
تُرک تاز و تن‌گداز و بی‌حیا در بلا چون سنگِ زیرِ آسیا
سخت‌رویی که ندارد هیچ پُشت بهره‌جویی را درونِ خویش کُشت
پاک می‌بازد، نباشد مُزدجو آنچنان که پاک می‌گیرد ز هو
می‌دهد حق هستیش بی عِلَّتِی می‌سپارد باز بی عِلَّتِ فِتِی
که فُتُوَت دادنِ بی عِلَّتِ است پاک‌بازی خارجِ هر مِلَّتِ است
ز آنکه مِلَّتِ فضل جوید، یا خلاص پاک‌بازان اند قُربانانِ خاص
نه خدا را امتحانی می‌کنند نه درِ سود و زیانی می‌زنند

(مثنوی، د ۶ / ۱۹۷۴ - ۱۹۶۶)